



این قصیده را زمان حکمرانی امیر نظام گروسی در آذربایجان سنه ۱۳۱۶ هجری قمری موقعی که انقلاب بزرگی بر آن سامان تولید شده و آب‌اندیر امیر نظام آتش فتنه را خاموش کرده است ادیب‌الممالک برشته نظم آورده است امیر نظام هر کجا حکومت داشته ادیب‌الممالک با او همراه بوده و از هیچگونه پذیرائی و قدرشناسی در حق او کوتاهی نمیکرده است



بقیه از شماره قبل

## شرح حال رشید و طواط

(نقل از مقدمه حدائق السحر نگارش آقای آقا میرزا عباسخان اقبال آشتیانی)

(رشید الدین و طواط و امام حسن قطان)

از جمله فضلائیکه با رشید الدین و طواط آشنائی داشته و بین ایشان يك سلسله مکاتبات در باب موضوعیکه ذیلا بذکر آن میپردازیم رد و بدل شده عین الزمان امام حسن قطان مروزی است که از علما و حکمائے قرن ششم بوده و او کسیست که دو شجره اخرب اخرم را برای تسهیل استخراج اوزار بیست و چهار گانه رباعی استخراج کرده است (۱)

۱ - رجوع کنید بکتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم ص ۹۱ حاشیه ص ۵ جلد

دوم جهانگشای جوینی بقلم علاء آقا میرزا محمد خان قزوینی

اتسز خوارزمشاه در سال ۴۶۶ هـ موقعیکه قراختائیان در جنک قتلوان سلطان سنجر را منهنزیم نموده بودند بخراسان آمد و مرو را قتل و غارت کرد در آن واقعه جماعتی از رنود و اوباش شهر با سپاهین خوارزم همدست شده بتهب اموال مردم و کشتن بی گناهان قیام کردند حسن قطان نظر بر رابطه جنسیت و سابقه آشنائی برشید الدین وطواط که در اردوے اتسز بود متوسل شد که گناخانه او را باردوگناه حمل نساید و باین وسیله نسخ نفیقه آنرا از تلف شدن نجات دهد ولی رشید باین کار موفق نشد و کتب علامه مزبور بباد غارت رفت حسن قطان وطواط را متهم کرد که غارت آن کتب باشاره او بود و از سر سوز در محافل و مجالس زبان بیدگوئی رشید دراز میکرد و نام او را بزشتی میبرد از مراسلاتیکه رشید و حسن قطان بر سر این موضوع بیکدیگر نوشته اند چهار رساله آن که بقلم وطواط است در مجموعه رسائل عربی او بطبع رسیده (۱) و یکی از آنها را بنی عطا ملک در تاریخ جهانگشا آورده است (۲)

رشید برای رفع بهتان و دفع تهمنی که گریبان گیر او شده بود در جواب امام حسن قطان مینویسد که بر حسب اشاره او برائے حمل کتب بمنزلش رفته ولی چون شماره آنها را زیاد و حمل آن کتب را مشکل دیده است آنها را بهمان حال بجا گذاشته و از منزل عین الزمان دست خالی بیرون رفته است چون عین الزمان با مثال این بیانات منقاعد نمیشده و از بد گوئی و درشت نویسی بوطواط خود دارے نمیکرده رشید سخت بر او غضب ناک گردیده و باهجه تند باو مراسله دگر نوشته و بد گمانی او را باطل

شمرده است و حکایت ذیل را بر سبیل تمثیل نقل کرده : « در یکی از کتب اهل ادب خواندم که خلیفه از خافا در خواب دید که یکی از ندیمان بقصد قتاش باو حمله آورده ، چون صبح شد ندیم را خواست و فرمان به کشتنش داد ندیم گفت چه کنایه از من سر زده که مستوجب این عقوبت گردیده ام خلیفه گفت از تو کنایه صادر نشده ولی چون در خواب دیدم که تو در قصد منی ترا باین جرم بقتل میآورم ،

ندیم گفت یوسف یغمبر با وجود آنکه بر راستی مشهور بود و لقب صدیق داشت خواب خود را محتاج تعبیر دانست و گفته های او را تأویل و تفسیر کردند ، آیا در باب خواب خلیفه نیز نباید چنین کرد . خلیفه را خنده گرفت و از سر خویش در گذشت ، سپس باو یاد آور شده که اگر رویه سوء خود را در بیان ترک بگویند رشید حال اخلاص قدیم و مقام شاکردی را حفظ خواهد نمود و الا از در دیگر داخل خواهد شد . عاقبت امام حسن قطان متقاعد شده بر رشید مراسله در این باب نوشت و رشید هم از حسن عاقبت کار خوشنود گردیده از درشتی هائیکه سابق در جواب حسن قطان کرده بود عذر خواست و غائله ختم شد .

#### \* ﴿ رشید الدین و زمخشری ﴾ \*

از جمله فضلا و اهل ادبیکه رشید الدین وطواط با آنها رابطه افاده و استفاده داشته و بساب مکاتبه و رابطه ای بین ایشان مفتوح بوده استاد بزرگ علم و ادب جار الله ابوالقاسم محمود بن محمد خوارزمی زمخشری ( ۴۶۷ - ۵۳۸ ) ملقب بفخر خوارزم است که بیشتر ایامرا در جرجانیه ( گرگانج ) پایتخت خوارزم میزیسته و مجالس بحث و درس داشته و عده زیادی از طلاب علوم ادبیه و عربیه از محضر او کسب فیض میکرده اند .

رشید و طواط چنانکه از یکی از مراسلات او خطاب بزمخشرے بر میآید (۱) بعد از ترك وطن اصلی و افتادن بخوارزم همیشه آرزو داشته که در سر درس زمخشرے حاضر شود و از بیانات او استفاده کند و ای پیش آمد یا قصور خود او مانع درك این فیض بوده پس از چندی عریضه با نهایت حضور و رعایت کمال احترام باستاد مزبور مینویسد و از او تمنا میکنند که بخط خود یا بزبان یکی از معتمدین خویش اجازه دهد تا رشید الدین نیز مثل سایر طلاب بتواند در مجلس درس او حضور بهم برساند .

پس از تحصیل اجازه رشید از زمره استفاده کنندگان میحضر او شده و اقدام او باین کار البته براسه تسکین شوری بوده است که وطواط بکسب علم و ادب و فرا گرفتن معلومات از هر کس و از هر باب داشته والا خود او در آن ایام فاضلی مشارالیه بالبنان و معروف دیار خوارزم و خراسان بوده چنانکه باوجود کمال استادی زمخشری و مقام بلند او در اقسام مختلفه علوم ادب و لغت رشید بزودی در خدمت او قرب و منزلتی بزرگ یافته و زمخشری همچنانکه از یکی از مراسلات رشید برمی آید (۲) بفضل و ادب و طواط عقیده تمامی پیدا کرده و او را مقبول القول میدانسته و از اشارات و اقوال او استفاده مینموده و آنها را یاد داشت میکرده و کار این استفاده و افاده بتدریج بآنجا کشیده شده بود که بین آن دو استاد باند مقام در باب چندین مسئله از مسائل متعلق بقنون ادب و علوم عرب

۱ - رسائل عربی و طواط ص ۲۹ ج ۲

۲ - این رساله در دیوان رسائل عربی چاپی رشید است ، آنرا محمد حکمران علی در کتاب رسائل الباقا که مجموعه است از منشآت چند تن از باغای زبان عربی در ص ۲۹۶-۲۹۸ بطبع رسانیده و کتاب رسائل الباقا در سال ۱۳۳۱ هجری قمری در مصر چاپ شده

مباحثه در گرفته و چون زمخشری مردی منصف و حقیقت دوست بوده هر جا و طواط درست مبالغه به خطای خود معترف شده و از او اظهار امتنان کرده است و رشید صورت بعضی از مسائلی را که مورد مباحثه بین او و زمخشری بوده و بالاخره زمخشری حق را بوطواط داده در همین مراسم که فقرات فوق را ما از آن استنباط کردیم تعداد نموده و ما برای نمونه یکی از آنها را اینجا نقل میکنیم :

در باب ظبی جمع ظبة ( بمعنی تیزی شمیر و نیزه زمخشری بخط خود نوشته بوده است که این کلمه از معتلات واصل آن ظبیه است ، رشید اعتراض نموده و گفته است و او ایست واصل آن ظبوة است و بر سر این موضوع مناظره دو اسناد بطول انجامیده و مذاکرات شدید شده تا بالاخره و طواط برای منقاعد کردن زمخشری کتاب صحاح جوهری را پیش او فرستاده ولی زمخشری بر آن کتاب عیب گرفته و آنرا بر از احرفیات و تصحیفات دانسته وزیر بار قبول قول رشید نرفته ، و طواط باردیگر کتاب سرالصناعه تألیف عثمان بن جنی را بحضور او ارسال داشته ، زمخشری در جواب گفته ابن جنی نیز مثل من کسی بوده است ، عاقبت رشید کتاب العین خلیل بن احمد را بخدمت او میفرستد ، زمخشری بصحت قول رشید ایمان میرود و انصاف میدهد و در حضور صدرا لایمه ضیاء الدین خطی را که در باب یائی الاصل بودن ظبه نوشته بوده میگیرد و باره میکند .

بار دیگر نیز بین رشید و طواط و یکی از شاگردان بزرگ زمخشری یعنی قاضی یعقوب بن شیرین جندی در باب توجهی که زمخشری در کتاب کشاف (۱) راجع بمنسوب خواندن شهر رمضان در یکی از آیات قرآن کرده

۱ - کتاب کشاف اولین تصنیف زمخشریست ( ابن خالکان ص ۱۹۸ ج ۲ )

بود مباحثه در گرفته و رشید بر توجیه زمخشری اعتراض نموده و درین باب بین رشید و قاضی یعقوب مباحثات شده چون قاضی یعقوب کیفیت واقعه را بر استاد خود زمخشری نقل کرده زمخشری بخطای خود اقرار آورده و بیهیبتوب بن شیرین گفته بوده است که در ایام فراغت نکهت مزبور را بخاطر او بیاورد تا این فصل از کشف را اصلاح کند و غلط بزرگی را که در آن راه یافته تغییر دهد ولی در همین ایام مریض شده و قبل از انجام این مقصود فوت کرده است

اما این قاضی جمال الدین یعقوب بن شیرین خندی (۱) که سمت شاگردی زمخشری را داشته از فضلا و شعراء و نحوین بزرگ بوده و بین او و رشید وطواط مراسلات بسیار رد و بدل شده و از آنها آنچه بانهاد رشید است در مجموعه رسائل عربی او بطبع رسیده . براس شرح حال این قاضی یعقوب رجوع کنید بکتاب الانساب سمعانی ورق 187 A و معجم البلدان یا قوت ج ۲ ص ۱۲۷ . وفات قاضی یعقوب بعد از ۵۴۸ ه و اقع شده زیرا که سمعانی آمدن او را درین سال بخراسان ذکر میکند

### رشید وطواط و افضل الدین خاقانی

از جمله کسانی که با رشید وطواط ارتباط و مکاتبه داشته یکی هم گوینده

۱ - چند شهر بزرگی بوده است از بلاد ترکستان در ده روز فاصله از خوارزم مقابل بلاد ترک ماوراءالنهر نزدیک نهر سیحون ، مردم آن قبل از استیلای مغول مسلمان و بمذهب ابوحنیفه معتقد بودند و آن از اولین بلاد اسلامی است که مغول بیاد قتل ر غارت داد ، چند بفتح جیم و سکون نون و دال ، امیرالدین اخسیکتی گویند:  
فرخنده مثال نوک او راست      رام از در روم تا خط چند  
پیوست بدایصکه جهتش را      با خاک در تو بود پیوند

بزرگ افضل الدین بدیل بن علی خاقانی شروانی (۵۰۰-۵۹۵) است.

مابین رشید و خاقانی مکرر شعر و مراسم رد و بدل میشده و این دو گویند  
استاد مقام فضا و سخن سرائی یکدیگر را مسلم میدانسته و از ستایش همدیگر  
خود داری نداشته اند وای عاقبت گویا رشید بر اثر عجب و غرور و غاوغی که  
در حق سخن نمود داشته و بر کلام دیگران خرده میگردنه صفای و داد بین او  
و خاقانی بکدورت بدل شده و خاقانی بهجو رشید پرداخته است.

گویند چون بیت خاقانی بخراسان و خوارزم رسید رشید قصیده - ساوسه  
سی و یک بیت گفته پیش خاقانی فرستاد و این دو بیت از آن قصیده است:

اسم سپهر قدر را خورشید و ماه وی سریر فضل را دستور و شاه

افضل الدین بوالفضایل بحر فضل فیلسوف دین فزای کفر کلاه

و خاقانی در جواب آن قصیده ذیل را گفته به حضور رشید ایفاء داشت:

مگر بساعت گیتی نماند بوی وفا که هیچ انس نیایدز هیچ جنس مرا

فسردگان اهدم چگونه بن سازم فسردگان ز کجا و دم صفا ز کجا

درخت خرما از موم ساختن سهل است وای ازو نتوان یافت لذت خرما

مرا بفرقت پیوستگان چنان روز بست که بس نماند که مانم ز سایه نیز جدا

اگر بگوش من از مردمی دمی برسد به شود مردمک چشم بخشمش همدا

اگر مرا نده از چینی رسد امروز وگر بشارت لافظو رسد فردا

بگوش هوش من آید خطاب اهل بهشت نصیب نفس من آید نوید مالک بقا

ندای هائغیبی ز چار گوشه عرش صدای کوس الهی به پنج نوبت لا

خروش شهیر جبریل و حور اسرافیل غریو سبحة رضوان وزیر حورا

لطافت حرکات فلک بگماه سماع طراوت نعمات زبور گاه ادا

سریر خامه مصری میانه نوقیع صهیل ابرش نازی میاه هیجا

نواے بار بدوساز و مطرب و مزمار  
 صغیر صاصل و لحن چکاولک و ساری  
 نوازش لب جانان بشعر خاقانی  
 مرا ازین همه اصوات آن خوشی نرسد  
 چنانکه دوشم بی زحمت کبوتر و بیک  
 درست گوئی صدر الزمان سلیمان بود  
 ازان زمان که فرو خواندم آن کتاب کریم  
 بهار عام شکفت و بهار خاص رسید  
 بهار عام جهان را ز اعتدال مزاج  
 نزد که عید کنم در جهان بفر رشید  
 و گر بکوه رسیدی روایت سخنش  
 ز نقش ناهه آن صدر و نقش خامه او  
 ز نظم و نثرش پروین و نعلین خیزد و او  
 عبارتش همه چون آفتاب و طرفه تر آن  
 بر آس درنج دل رعیش بد گوارم ساخت  
 معانیش همه یاقوت بود و در یعنی  
 زبون ترازمه سی روزه ام بهی سی روز  
 بصد دقیقه ز آب درمنه تاخ ترم  
 طویلانه سخنش سی و یک جواهر داشت  
 بسال عمرم از او بیست و پنج بخریدم  
 مگر که جانم ازین خشکسال حرف زمان  
 که او به پنج انامل بفتح باب سخن

طریق کاسه گرو راه ارغنون و ستا  
 فقیر فاخته و نعمه هزار آوا  
 گذارش دم قمری پرده عفتسا  
 که از دیار عزیزی رسد سلام و ف  
 رسید ناهه صدر الزمان بدست صبا  
 صبا چو هدهد بخت سرای من چو سبا  
 همی سرایم یا ایها الملا بملا  
 دو نوبهار که زان عقل و طبع یافت نوا  
 بهار خاص مرا شعر سید الشعرا  
 که نظم و نثرش عیدی مؤبد است مرا  
 زهی رشید جواب آمدی بجای صدا  
 بیاض صبح و سواد دل مراست ضیا  
 بهم نماید پروین و نعلش در یک جا  
 که نعلش و پروین در آفتاب شد پیدا  
 جوارشی ز تحیت مفرحی ز ثنا  
 مفرح از در و یاقوت به برد سودا  
 مرا بطن چو خورشید خواند آن جوزا  
 بسخره چشمه حضم چو خواند اندر یا  
 نهادمش به بهای هزار و یک اسما  
 شش دگر راشش روز کون بود بها  
 گر بخت در کتف او بوجه استسقا  
 ز هفت کشور جانم ببرد قحط و غلا



حیات بخشا در خامی سخن منگر  
 فروع فکر و صفای ضمیرم از عم بود  
 شکسته دل ترازان ساغر بلورینم  
 جهان بخیره کشی در کسی کشید کمان  
 ازین قصیده نمودار ساحری کن از آنک  
 در کسی ز من این دولت ثنا نرسد  
 اگر خری دم این، جزه زند که مراست  
 کمان کرده گبران ندارد آن مهرة  
 اگر چه هر چه عیال منند خصم منند  
 که خود زبان زبانی بچسب گاه جحیم  
 محققان سخن زین درخت میوه براند  
 که سوخته شدم از مرک قدوة الحکما (۱)  
 چو عم بر دبر رفت آنهمه فروع و صفا  
 که در بیان خارا کنی زدست رها  
 که بر کشیده حق بود بر کشنده ما  
 بقای نام تو است این قصیده غرا  
 خنک تو کاین همه دوات مسام است ترا  
 دوش بند که خرگنک بهتر از گویا  
 که چار مرغ خایلی اندر آورد ز هوا  
 جواب ندهم ، الا انهم هم السفها  
 دهد جواب بواجب که اخسع و فها  
 و گر شوند سرا سر در خنک دانا

۱ - مقصود از این شخص **کافی الدین عمر بن عثمان شیروانی** عم خاقانی  
 است در سال ۵۲۵ یعنی در موقیقه خاقانی ۲۵ سال داشته فوت کرده است و او  
 مربی و سرپرست خاقانی بوده و خاقانی را در مرتبه او قصائد و ابیات بسیار است  
 از آجمه در طی قصیده میگوید:

از دولت عم بود همه مادت طبعم  
 زودبو گریزنده و او داعی اصف  
 زان عقل بدو گفت که ای عمر عثمان  
 اری ز دماغ است همه قوت اعصاب  
 زو حکمت نازنده و او منهی الباب  
 هم عمر خیامی و هم عمر خطاب

چون این مرتبه را خاقانی در سال ۵۲۵ گفته و در آن بحکیم جلیل القدر  
 خراسان عمر خیام اشاره میکند معلوم میشود که صیت اشتهار این حکیم در آن تاریخ  
 بخاک شیروان نیز رسیده بود و خاقانی مثل صاحب چهارمقاله از اول کسایسنکه از خیام ذکری  
 مینماید یعنی قریب بهشت سال بعد از فوت او ( رجوع کنید بجوای چهارمقاله بقلم  
 آقای میرزا محمد خان قزوینی ص ۲۱۰ )

دعای خالص من پس رو مراد تو باد که به زیاد تو ام نیست پیشوای دعا (۱)  
 درین قصیده چنانکه ملاحظه میشود خاقانی رشید را صدرالزمان و سید  
 الشعرا خوانده و در مدح او مبالغه بسیار کرده و از یکی از ابیات آن  
 صریحست که خاقانی آنرا در وقتی سروده که بیست و پنجسال داشته (۲)  
 و چون تولد او بتصریح خود او در سال ۵۰۰ هجری اتفاق افتاده (۳)

۱ - دیوان خاقانی ص ۴۶۹-۴۷۲ ج ۲ هفت اقلیم در شرح حال رشید و طواط  
 ۲ - این نکته یعنی بیست و پنجسال داشتن خاقانی را در موقع فوت عم او  
 کافی‌الدین از اشعار **تحفة العراقین** هم که در سنوات ۵۴۹-۵۵۰ نظم شده میتوان  
 استنباط کرد آنجا که میگوید :

چون پای دلم بکنج در کوفت	سالم در بیست و پنج در کوفت
دانست کز اهل نطق بیستم	از شادی آن بمرد بیستم
زین کلمه بکلمه بقا رفت	زان عالم بود با زجا رفت

۳ - خاقانی خود گفته :

دور کمال یا صد هجرت شناس و بس	کمان یا صد دگر همه دور، حال بود
خاقان منفی که جو خاقانی نژاد	آن یا صد دگر که به دور کمال بود

و در قصیده حبسیه خود میگوید : (کلیات خاقانی ص ۸۵۴)

چو من آورده یا صد سال هجرت	دروغی نیست ها برهان من ها
( کلیات خاقانی ص ۲۷۲ )	

و در قصیده مدح اصفهان گوید :

یا صد هجرت چو من بزاد یگانه	باز دوگانه کنم دعای صفهان
( کلیات خاقانی ص ۵۱۷ )	

ریو Riev را در باب تاریخ تولد خاقانی اشتباهی دست داده بشرح ذیل:

خاقانی در قطعه میگوید :

( بقیه در صفحه بعد )

معلوم میشود که این مکاتبه شعرے بین رشید و خاقانی در حدود سال ۵۲۵ هـ واقع شده است .

رشید این قطعه را نیز در مدح خاقانی گفته :

گرچه کان خرد مرا دانسی      عاجزم در نهاد خاقانی  
صورت روح پاک می بینم      متورع بشخص انسانی  
افضل الدین امیر مالک سخن      شارح رمزهای یزدانی (۱)

مناسبات نیکی که ابتدا بین این دو شاعر استاد وجود داشته گویا زیاد

دوام نکرده زیرا که هم رشید تیز زبان و به کلام خود مغرور بوده و هم

چون زمان عهد سنائی در نوشت      آسمان چون من سخن گستر یزاد  
چون بفرزین ساحری شد زیر خاک      خاک شروان ساحری و بر یزاد الخ  
( کلیات خاقانی ص ۷۹۵ )

ریو از روی این قطعه حدس زده است که خاقانی بایستی در سال فوت سنائی تولد شده باشد و تاریخ فوت سنائی را هم موافق غلط مشهور بین ۵۲۵ گرفته است (رجوع کنید به Rieu, Cat. of the pers. Mss. I, 549, 558) این استنباط درست در نمی آید زیرا که تاریخ صحیح فوت سنائی چنانکه تقی الدین کاشی میگوید ۵۴۵ است نه ۵۲۵ و سه سال بعد از سال فوت معزی است که در ۵۴۲ مرده زیرا که سنائی برتبه او را گفته (رجوع شود بحواشی چهار مقاله ص ۱۵۱) بعلاوه خود خاقانی سال تولد خود را صریحا میگوید و اشارات تاریخی بسیار در کلیات او و تحفه العرافین هست که تاریخ ولادت او را در همان حدود ۵۰۰ قرار میدهد، قطعه ای را که او در باب فوت سنائی و تولد خود بمنوان « بدل سنائی » سروده لابد بقصد اشاره کلی بوده نه برای تصریح تاریخ فوت سنائی و سال ولادت خود .

۱ - کلیات خاقانی ص ۴۷۳ صاحب تذکره هفت اقلیم این سه بیت را از

ابوالفضائل امام نجم الدین احمد سیهگر میداند ( در شرح - ال خاقانی )

خاقانی خویشتن را سخن سرائی بلند مقام و حسان عجم میدانسته و دیگران را ریزه خوار خوان شعر خود میداشته است (۱)

بعلاوه ذوق و سلیقه این دو گوینده بلند مقام هم در باب شعروایمان ایشان در حقی شعراء گذشته با هم موافق در نمی آمده و همین نیز لابد باعث رنجش خاطر آن دو از یکدیگر میشده است ، مثلاً گویا رشید بشاعر عارف ابوالمجد مجنود بن آدم سنائی ( متوفی سال ۵۴۵ هـ ) عقیده نداشتند چنانکه در سراسر حدائق السحر ابدأ باو اشاره نمودند و بائعار او هیچ استشهاد نکرده است در صورتیکه خاتانی سنائی منتقد بوده و خود را بدل او میدانسته است چنانکه میگوید :

بدل من آمدم اندر جهان سنائی را از آن سبب بدرم نام من بدیل نهاد  
یا :

چون زمان عهد سنائی در نوشت آسمان چون من سخن گستر بزاد  
چون بزاین ساحری شد زیر خدایک شروان ساحری نور بزاد

در مقابل رشید و طواط شعر شاعر شیرین سخن امیر مسعود بن سعد بن سلمان ( متوفی ۵۱۵ هـ ) از جهت حسن معانی و لطف الفاظ او اعتقادی بسزا  
داشتند (۲) ولی خاقانی بر خلاف بمسعود طعنهای زده و در حق او گفته است :

خاقانیا زدل سبگی سرگران مباش گوهر که زاده سخن تست خصم تست  
گرچه دلت شکست ز مثنی شکسته نام بر خویشتن شکسته دلی چون کنی درست  
چون منصفی نیابی چه معرفت چه دهل چون زال زر بینی چه سیستان چه بست

۱ - خاقانی خود گوید :

شاعر ملاق منم خوان معانی مراست ریزه خورخوان من عنصری و رودکی

۲ - حدائق السحر ص ۸۲

مسعود سعد نه سوی تو شاعر یست فحل کاندرسرخش گنج رواز یانت هر که جست  
 بر طرز عنصری رود و خصم عنصر یست کاندر تصیدهاش زند طعن های چست  
 آتش ز آهن آمد وزو گشت آهن آب آدن ز خارده زاد وزو گشت خار مست  
 فرزندی عاق ریش پدر گیرد ابتدا فحل بزینہ دست بمادر زند نخست  
 حیف است این ز گردش ایام و چار دنیست کین ناخته بدیده ایام در برت (۱)  
 خاقانی بهمین مناسبت طعنی که رشید در شعر سنائی روا داشته و غاوی  
 که در حق کلام خود می کرده بر آشفته و در تویخ رشید گفته است  
 رشید کا زبھی مغزے و سبک خردے بزیر پوست همی دان که بس گرانجانی  
 سخنت را نه عبارت لطیف و نه معنی عروست زشت و حلی دوز و لاف لامانی  
 زنی بسخره بر آمد پیام گایخن و گنت که دور چشم بد از کاخ من بویرانی  
 سخنت باخی و معنیش گبیر خوار زبھی زبانی آخر تفسیر این سخن دانی (۲)  
 گرفته ام که هزارت متاع ازینسان هست کدام حبابه کنی تا فروخت بتوانی  
 . . . . .  
 زبان بران زمانه بگفتند مگورے که در زماه منم هم زبان خساقانی  
 سقاطه های تو آنست و سحر هن اینست بتوجه مانم و ویحک بمن چه می مانی  
 قیاس خویش بمن کردن احمقی بامد که این زبندی امروز تو نه حسانی  
 دلیل حمق تو طعن نودر سنائی بس که احمقی است سر کرده های شیطانی (۳)

۱ - کلیات خاقانی ص ۸۱۳-۸۱۴ و ان ابیات در آنجا بی نهایت مشغوش و مغلوط

چاپ شده و ما آنها را از روی یک نسخه خطی تصحیح کردیم

۲ - یک قسم پیاز جسیم سفید را در اردبیل و آنحدود که بشروان قرب تمام دارد  
 پیاز خوارزمی میگویند از تفسیر این سخن که فرموده گو پیاز باخی مراد است (نقل

از شرح اشعار خاقانی تألیف عبدالوهاب بن محمد الحسینی غنائی تخلص ) .

۳ - کلیات خاقانی ص ۸۷۷ ، در آنجا این بیت اخیر را ندارد و بقیه ابیات

هم بی نهایت مغلوط چاپ شده

## ایضاً خاقانی ہبٹوید درحق رشیدالدین بوجہ تعنت :

ای بلخیک سقط چہ فرستی بشہر ما چند بن سقاۃ ہوس افزای عقل گاہ  
 آئی چو سیر کوہ رازی بیاک و نیست حز بر دو گو پیازۃ بیت دستگاہ (۱)  
 دیک ہوس مہزکہ چوخوان مسیح ہست کس گو پیازۃ تو نیارد بخوان شاہ  
 بد ثرے و رسایل من دیدہ چند وقت کثرتظمی و قصابد من خواندہ چند گاہ  
 زرنیخ زرد و نیل کہ بود ترا برد گو گرد سرخ و مشک سیاہ من آب و جہاہ  
 آری درآندکان کہ مسیحست رنگرز زرنیخ و نیل را تسوان داد دستگاہ  
 سحر زبان سامرے آسای من بخوان وحی ضمیر موسوی اعجاز من بخواہ  
 عقدی بپند از بن گہر آفتاب کان دری بدزد از بن صدف آسمان پناہ  
 موی توچون لعاب گوزنان شدہ سپید دیوات ہمچو چشم غزالان شدہ سیاہ  
 بارے از این سپید و سیاہ اعتبار گیر یا درسیہ سپید شب و روز کن نگاہ  
 . . . . .

خاقانی و حقایق ، طبع تو و عجاز اینجامسیح و طوبی ، آنجاخرو گیاہ (۲)  
 ایضاً وقتی رشید الدین شعری بدستوی پیش خاقانی فرستادہ بود او این قطعہ  
 را در جواب گفتہ :

ز گفنتہ تو بجوئید طبع خاقانی جواب داد بانصاف اگر چہ دید ستم  
 کہ گر بد کر تو دیگر قلم بگردانم بس این زبان چو تیغ باد قلم

۱ - جعفر طباطبائی کہندہ یزی بودہ در بلخ کہ گوپیازۃ ، مطبوخات او را میگفتہ اند  
 و حیدر رند و شخصی رازی بیشگاہ او بودہ اند و سیر کوہ رازی کہ مذکور شدہ ان  
 شخص است و دعوی بی معنی او را بعدای آن سیر کوہ نسبت کردہ و اشعار او را بسیری  
 کہ مصالح گوپیازۃ بودہ تشبیہ نمودہ ( نقل از شرح اشعار خاقانی تالیف عبدالوہاب بن

محمدالحسینی متخلص بغنائی ) .

۲ - کلیات خاقانی ص ۸۸۸

حضرت اجل آقای پرنس ارفع الدوله باحمایل جدیدالتاسیس



هدایوی که در میان تمام رجال خارجه و داخله برادارین خدمات شایان پنجاه ساله  
بایشان اعطا شده است



برنس ارفع الدوله یکی از رجال سیاسی مهم ایران و همواره بخدمات بزرگ دولتی در خارجه اشتغال داشته و چنانچه جریده شریفه چهره نما و گلشن نگاشته اند ایرانیان، مقیم مصر برسم ملل حیه در صدد بر آمده که برای جشن پنجاه سال خدمات دولتی در پنجم ژانویه آتیه مصادف با یازدهم شعبان هدیه گرانبهای پاداش خدمات بدو تقدیم دارند. برنس ارفع الدوله بنا اینکه همواره در سیاحت و خدمت دولت است از خدمت بعالم ادب هم فرو گذار نکرده و گاهنگاه خود نیز بانشاء شعر پرداخته است کتاب کوهر خاورى مجموعه نقیسی است از آثار ایشان و مرحوم ادیب الممالک فراهانی تقریظی بزبان فارسی خالص بر آن نگاشته که شاید ان تقریظ در ارهغان نقل گردد. و نیز طبع منتخبات دیوان استاد فتح الله خان شیبانی و تعمیر مقبره وی شمه از خدمات ادبی فراموش نماندنی این مرد دانشمند است. در این موقع بمناسبت جشن سال پنجاهم خدمات تمثالوی در صفحات ارمغان طبع میشود با مختصری از شرح حال وى که بدسترس است و تفصیل و وکول آینده میگردد.



در پنجاه سالگی در تبریز بمکتب خانم ملاسارا رفته و از شش سالگی بمکتب شیخ علی اصغر منتقل گردیده و برای مشاعره که معمول مکتب خانه بوده اغاب شعرهای خواجه وسعدی را حفظ کرده است در سال هزار و سیصد هجری از مترجمی قونسوالگری تفلیس احضار و بهمراهی میرزا سلیمان خان افشار صاحب اختیار به مترجمی کمیسیون تجدید حدود خراسان و آخال مامور شده است بواسطه نرسیدن حقوق اعضای کمیسیون همه در مخمصه افتاده و تمام اثاث خود را فروخته عاقبت مجبور از تظلم باصف



الدوله کردیده و عریضه مفصلی نگاشته هر يك شرح حال خود را در ذیل و حاشیه مینویسند

پرنس اربع الدوله برائے اولین مرتبه در شرح حال خود این رباعی را مینگارد و همین رباعی سبب میشود که آصف الدوله حقوق همه را با فوریت مبفرستد

### ﴿ اینك رباعی ﴾

بی پول شدم عجب درین فیروزه در ماه صفر شد است ششم روزه  
 نا راه افتد مخارج یکروزه امروز فروختم کلاه و موزه  
 فیروزه هجلی است در خراسان که مأمورین تحدید حدود در آنجا بوده اند  
 پس از مراجعت در طهران فیض صحبت اسناد شیبانی او را دست داده  
 و مدتها از محضر وی کسب فیوضات کرده و همین سبب منتخبات دیوان اسناد  
 را هزار جلد سرمایه خود طبع و تقدیم استاد کرده و نیز مقبره استاد را  
 در طهران چند سال قبل با بهترین طرزے آباد ساخت و امیر الکتاب  
 کردستانی ماده تاریخ آنرا با يك بیت در صفحه فازی نقر و بالایه مرقم  
 منصوب داشت بیت اینست

پرنس ارفع دولت بلطف سبجانی - بساخت کاخی در ری بیاد شیبانی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

